

شعر تغزلی و جلوه های آن در اشعار ایرج رحمان پور

دکتر محمد رضا روزبه^{۴۳}

قدرت اله ضرونی^{۴۴}

چکیده:

ادبیات بومی لرستان دارای توانایی ها و ویژگی های منحصر به فردی است که متأسفانه هنوز آنچنان که باید و شاید مورد نقد و تحلیل قرار نگرفته است، شاید یکی از دلایل این مسأله کم توجهی به چاپ اشعار شاعران محلی سرا باشد، به طوریکه بیشتر اشعار شاعران این دیار، هنوز به طور کامل گرد آوری نشده و به صورت شفاهی در میان مردم رواج دارند، نگاهی اجمالی به وضعیت شعر و شاعری در لرستان نشان می دهد، که مردم این دیار در سرودن اشعار فی البداهه، ذوق و استعداد شگفت انگیزی داشته اند و در میان آنان کسانی بوده اند که با آنکه سواد کافی برای خواندن و نوشتن نداشته اند، اما به دلیل داشتن طبعی موزون و خدادادی، اشعار زیبایی را از خویش به یادگار گذاشته اند که به خوبی معرف فرهنگ و نگرش های زیبایی شناختی مردم لرستان است. یکی از خصیصه های اصلی حاکم بر ادبیات لری شعر عاشقانه و تغزلی است که کم و بیش در آثار اکثر

Rayan.roozbeh@yahoo.com

^{۴۳} استادیار دانشگاه لرستان

^{۴۴} دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه لرستان gh_zarouni@yahoo.com

شاعران این منطقه دیده می شود. این گونه از شعر که بیش از هر چیزی، با عواطف و احساسات انسان ها سر و کار دارد، در شعر لری بازتاب گسترده ای داشته است و در بیشتر موارد با توصیفاتی متناسب با فرهنگ و شرایط اقلیمی این منطقه در آمیخته است. ایرج رحمان پور، یکی از شاعرانی است که در عرصه ی تکامل شعر لری نقش بسزایی داشته است. وی که یکی از خوانندگان و موسیقی دانان صاحب سبک و توانای لرستان است به دلیل داشتن شخصیتی چند بُعدی و آشنا به مسایل شعر، توانسته است، نگرش های نوینی را در شعر لری بوجود آورد. یکی از جنبه های اصلی شعر او، اشعار عاشقانه و تغزلات شور انگیزی است که حجم وسیعی از اشعار او را در بر گرفته است، رحمان پور در توصیفات زیبایی که از عشق و معشوق داشته است از فضای بومی و تصاویر متناسب با فرهنگ و اقلیم لرستان استفاده کرده است که صمیمیت خاصی به اشعار او بخشیده است. ذهنیت تغزلی شاعر و در آمیختگی این ذهنیت، با پدیده ها و مسایل اجتماعی و گاه اسطوره ای، باعث ایجاد سبک خاص و منحصر به فردی در شعر لری شده است. در این مقاله به تحلیل و بررسی تغزلات ایرج رحمان پور می پردازیم و مولفه های حاکم بر تغزلات وی را مورد نقد و تحلیل قرار می دهیم.

کلید واژه ها: ادبیات لرستان، شعر تغزلی، ایرج رحمان پور

مقدمه:

بررسی و تحلیل اشعار شاعران محلی سرای لرستان، یکی از کارهای ارزشمندی است که متأسفانه تا کنون توجه زیادی به آن نشده است. سرزمین لرستان که به گواهی آثار مکشوفه در آن، یکی از قدیمی ترین زیست گاه های بشری بوده است، دارای آثار ادبی ارزشمندی است که شناسایی و بررسی آن ها، می تواند گوشه هایی از فرهنگ دیر پای مردم این منطقه و نگرش های زیبا شناختی آنان را نسبت به جهان هستی نشان دهد. زیرا رابطه ی ادبیات و فرهنگ و اجتماع، رابطه ای متقابل است که هر کدام در تکامل دیگری نقش بسزایی دارند، به

خصوص در دنیای شعر که در بیشتر موارد، بازتاب اندیشه های حاکم بر دوران و اجتماع شاعر است می توان فرهنگ و طرز نگاه مردم یک منطقه را نسبت به پدیده های هستی نشان داد. نگاهی اجمالی به وضعیت شعر و شاعری در این دیار نشان می دهد که شاعران این منطقه در توصیفات گرم و گیرا و آمیخته با فرهنگ بومی این منطقه، بسیار توانا هستند. در این میان، شاعرانی که غالباً متعلق به نسل جدید هستند، به دلیل داشتن سواد کافی و پشتوانه های ادبی لازم، توانسته اند بسیاری از موازین شعری و متناسب با نقد ادبی جدید را وارد زبان و شعر لری کنند. یکی از جنبه های اصلی شعر لرستان، جنبه ی تغزلی آن است که در آن شاعران از عواطف و

احساسات درونی خویش سخن می گویند، این گونه از شعر که در بیشتر موارد بر مبنای توصیفات است که شاعر از دنیای عشق و عاشق و معشوق دارد، به خوبی نشانگر طرز نگاه شاعران لرستان و نگرش های زیبایی شناختی آنان است. مضامین عاشقانه و تغزلی همواره از بنیادی ترین و گسترده ترین موضوعات در شعر لری بوده است، ایرج رحمان پور از جمله شاعران توانایی است که به دلیل آشنایی عمیقی که به فرهنگ و پیشینه ی تاریخی لرستان دارد، توانسته است تغزلات زیبایی به زبان لری بسراید. اشعار رحمان پور « در محتوا و معنا، هم سنگ و برابر با ادبیات مدرن روز بوده اما از منظر نگاه، نما و جنس مصالح، کاملاً بومی و برگرفته از باورهای آیینی سنن، فرهنگ دیر پا و باستانی این دیار می باشد.» (آزادی، مقدمه ی تو را می نویسم سرزمینم، ۱۳۸۷:

۱۶) علاوه بر شاعری، وی یک خواننده ی صاحب سبک است که طنین صدایش سال هاست گوش علاقه مندان به شعر و موسیقی لرستان را می نوازد، و به حق او را حنجره ی زخمی و اساطیری زاگرس نام نهاده اند. « رحمانپور یکی از تأثیر گذارترین هنروران عرصه ی شعر و موسیقی محلی در بعد از انقلاب اسلامی می باشد که با تسلط و شناخت و درک هنری خود از موسیقی، از چشمه ی زلال و سینه های روایتگر مردم این دیار سود جسته و با حفظ امانتداری و به کار بردن مصالح و مواد بومی و صیقل درونمایه و آرایش نوین آن ها با

تلفیق کلام و موسیقی توانسته است در عمق جان و درون تشنه ی این شیفتگان نفوذ کرده و در پیوند دادن شعر و موسیقی بومی باستان با نسل امروز گام های موثر و موفقی بردارد. « (همان: ۱۷) ما در این مقاله به بررسی تغزلات او می پردازیم که در مجموعه ای تحت عنوان « تو را می نویسم سرزمینم » به کوشش سهراب آزادی به چاپ رسیده است. در ترجمه ی اشعار هم غالباً از این کتاب ارزشمند استفاده شده است اما هر جا که احساس شده است می توان مطلب را ساده تر و رساتر بیان کرد، تغییراتی جزئی را در ترجمه ی اشعار انجام داده ایم.

تحلیل بحث:

یکی از مولفه های اصلی حاکم بر اشعار ایرج رحمان پور، جنبه تغزلی و عاشقانه ی اشعار اوست که با تشبیهات ویژه و متناسب با شرایط فرهنگی و اقلیمی لرستان درآمیخته است. در این اشعار، ذهنیت تغزلی وی با نگاه و توصیفات تازه ی او از معشوق، فضایی متناسب با حال و هوای اشعار عاشقانه آفریده است. در مثنوی عاشقانه ی زیر، شاعر توانسته است با تشبیه زیبایی های معشوق به عناصر طبیعت، پیوند زیبایی میان عناصر زیبای طبیعت و معشوق شعرش برقرار کند:

کُمی چَشَه که بئی نت ئو وه گوشِ دل نیارت
کُم دله طاقت بیاره ئو وه خاطر نه سپارت
قَشَنگ ئی هرچی که داشته ده چَشیا تو جا نیایه
رَنگی نی تونه مئی نه کُمی یاش یادش می آیه
تو چنو خُوئی که خُوئی پاشه مین یه وه جا پایات
شیرئو کئنه چنی سال مَسی حاس میکه دِ

حرفیات

تو چنو پاکی که پاکی سر وه درگات می سپاره
چشمه سی روشنایی آوش دِزالالت می گوئاره
لونه خنه ت تایی تایی آفتوو دما بارونه
نارِ گونات رازِ گنجِ گم بیه انارسونه
تئول انوت تنگه آخمه وا کمونیا انتظارش
مگر آرشِ بیایه واکنه گره ده کارش

(تو را می نویسم سرزمینم، ۱۳۸۷: ۲۱)

ترجمه ی ابیات:

کدامین چشم است که ترا ببیند و در گوش دل تو را فرا نخواند، کدامین دل است که توان و طاقت این را داشته باشد که تو را به خاطر نسپارد.

زیبایی تمام دارایش را در چشمان تو به جا گذاشته است و با مشاهده ی زیبایی های تو کمبود های خویش را به یاد می آورد.

تو آنقدر خوبی که خوبی پا چای قدمهای تو می گذارد و شراب کهنه و چند ساله، مستی خویش را از حرف های تو گدایی می کند.

تو آنقدر پاکی که پاکی سر بر در گاهت می سپارد و چشمه، برای روشنایی آبش، باید از زلالی تو بگذرد. لبخند تو یادگار بازی قایم باشک ابر و آفتاب پس از باران است. در سرخی گونه هایت راز گنج گمشده ی انارستان نهفته است.

پیشانی در حالت اخم است و کمان ابروهایت در حالت انتظار، تا شاید آرشی بیاید و گره از کار فرو بسته ی آنان بگشاید.

همان طور که مشاهده می شود سراسر این شعر، در توصیف ویژگی های معشوق است که با توصیف ویژگی های او و تشبیه آن ها به عناصر زیبای طبیعت شکل گرفته است، شاعر این تشبیهات را از فضای پیرامون خویش گرفته که گاه با سنت های ادبی در آمیخته است. به خصوص در بیت آخر که از تعبیر « کمان ابرو » استفاده کرده است و حالت چشم انتظاری آنان، برای فرارسیدن آرش کمان گیر، تا بیاید و گره از کار فرو بسته

ی آنان بگشاید. در واقع تشبیه ابروی یار به کمان، که یک تعبیر کلیشه ای در توصیف دنیای معشوق است شاعر را به فضایی حماسی پیوند داده است. و کمان ابروی یار، برای شاعر، تداعی گر کمان آرش، پهلوان اسطوره ای ایران بوده است. در شعر ایرج رحمان پور «گره خوردگی و پیوند عاطفی شگفتی بین زبان به عنوان عنصر قومی فرهنگ بومی، حس و حال شاعرانه در آفات آفرینش، لحن و طنین ویژه - حماسی، اسطوره ای و گاه تغزلی - همراه با درک و دانش عمیق و معرفت متعالی اش از فرهنگ سرزمینش، از او هنرمندی با پایگاه مشخص فکری ساخته است.» (علی پور، مقدمه ی تو را می نویسم سرزمینم، ۱۳۸۷: ۹) در اشعار او این گره خوردگی تغزل و حماسه به خوبی قابل مشاهده است، در شعر زیر وی با اشاره به داستان آرش کمان گیر و داستان سیاوش و ماجرای کشته شدن او توسط تورانیان، همچنین پهلوانان دیگری مثل رستم و اسفندیار پیوند زیبایی میان حماسه و تغزل برقرار کرده است:

آرزویا هان ده بارت، ه چنو چی تیر آرش
وختی ده دل می گریویای گل میکه خین سیاوش
لویاکت چی پر سیمرغ زخم سهرآو دش میکه نوش
سپیری سی چشه اسفن خشم روستم میکی خاموش
وختی میای دردیبا سخت گل میرن ده یاد دئورو
هر چی زوره ها ده بازوت آفتئو مییری وا شو
سوز تونی که سوز مینیم سوز تونی که سوز مچونم
هی چنو چی چل چراغی روشه میکی حونه مونم
(تو را می نویسم سرزمینم، ۱۳۸۷: ۴۸)

ترجمه:

آرزوهای زیادی در سرِ توست به مانند تیر آرش، وقتی از ته دل گریه می کنی، از خون سیاوش گل می روید.
لب هایت مانند پر سیمرغ قادرند زخم های سهراب را التیام بخشند، تو برای چشم اسفندیار مانند یک سپر هستی، و خشم رستم را خاموش می کنی.

وقتی تو می آیی، تمامی خاطرات تلخ دوران گذشته، فراموش می شود، در بازوانت قدرتی است که می توانی آفتاب را بر شانه هایت بگذاری.

سبز تویی که من هم سبز می بینم، سبز تویی که من هم سبز می خوانم، تو مانند چهل چراغی، خان و مان مرا روشن می کنی.

در شعر زیبای « وری بیا » که یکی از زیباترین اشعار عاشقانه ی رحمان پور است، شاعر معشوق را فرا می خواند تا بیاید و تماشا کند آن چه را که آتش عشق او با جان عاشق کرده است. در این شعر، عاشق ابعاد وجودی خویش را به خرمنی تشبیه می کند که معشوق با خنده های دلنشینش، آتشی در این خرمن افکنده است، و خود معشوق از این آتش سوزناک عشق، که بر جان عاشق افکنده، فاصله گرفته است و بی تفاوت به کناری نشسته است. شاعر از معشوق، گلایه می کند که چرا از او که در راه عشق جز خاکستری از او بر جای نمانده است احوالی نمی پرسد. اگر بخواهیم ویژگی های معشوق در این شعر را با ویژگی های معشوق در شعر فارسی مقایسه کنیم می توانیم آن را با توصیفات شاعران در مکتب وقوع مقایسه کنیم که در آن جا هم شاعران، گلایه های خویش را نسبت به معشوق بیان می کردند:

وِری بیا بئین ای یار کار ئو بارِ دُو چَشِ خُت	دِلِم میحا که به سوزی تو هم گِری وه تَشِ خُت
وئی تَشِ دِه خرمئی، خه نسی ئو وه دیر ایسای	ایسه وا خاکه سر چاری دِه جون سُخته چی میحای
دِه بال باد نمی پُرسی نشونِ خاکه رو سی چی	وا مُشتی خاکه سر ایسه میکی بگو مگو سی چی
می حا پا مالِ خی بکی یا خین بهامه بشماری	دُو چه شِت کُشته هزارُ تو کی کُشته یکی داری
جلالتِ خینِ مه ای یار قاتلی ئو گناه ناری	تو بی آزار نوئی دو چَشِ خین آوار داری
وِری بیا بئین ای یار کار ئو بارِ دُو چَشِ خُت	دِلِم میحا که بسوزی تو هم گِری وه تَشِ خُت

(همان: ۳۲ - ۳۱)

ترجمه:

بلند شو بیا و ببین ای یار، کاروبارِ دو چشمِ خودت را، دلم می خواهد تو هم یک لحظه، در این آتشی که خودت افروخته ای بسوزی.

تو آتشی در خرمنِ جان من افکندی، و خودت خنده زنان از این آتش فاصله گرفتی و دور تر به تماشا نشستی. حالا با خاکستر من چه کار داری و از جان سوخته ی من چه می خواهی.

چرا از بالِ باد نشان خاکستر سوخته ی مرا نمی پرسی. گفتگوی تو امروز با مستی خاکستر و ته مانده ی خرمن، برای چیست؟

می خواهی خون ریخته ی مرا پایمال کنی یا خون بهای مرا بشمری و پردازی، دو چشم عاشقِ گشِ تو خون هزاران عاشق را ریخته است، تو که فقط یک کشته نداری.

ای یار، خونِ من حلالیت باد، تو در عین حال که قاتلی، بی گناه هم هستی. تو نمی توانی لحظه ای بی آزار باشی، زیرا دو چشم خون بار داری، که هر لحظه خون عاشقان را می ریزند.

بلند شو بیا و ببین ای یار کاروبارِ دو چشمِ خودت را، دلم می خواهد تو هم یک لحظه، در این آتشی که خودت افروخته ای بسوزی.

در اشعار رحمانپور حسرت به گذشته و دنیای آرمانی دیروزین، که عشق مفهومی بسیار والا داشت دیده می شود، دنیایی که در آن عاشقان حاضر بودند تمام زندگی خویش را در راه وصال معشوق از دست بدهند. شاعر در مثنوی زیبایی زیر، ضمن حسرت به روزگاران گذشته، از عاشقان و عشق های اسطوره ای گذشته مثل عشق شیرین به فرهاد و لیلی و مجنون یاد می کند:

بِه لَوئونِمِ ثُو سِیمِ بُوخُو بیتی دِه بیت یا اوسینی
اوسیه که وارد یک بی بیم گوه یا د مینه مو نوئی
دِه وه که خونومونشه میگرد وه صیقَه زلف یار
دِه وه که واسیل چشی می اسپرئو بیقرار
دِ دیر دیر دِ زی یه زی هر چی بی ثو هر چی نوئی
بِه لَوئونِمِ ثُو سِیمِ بُوخُو بیتی دِه بیت یا اوسینی
دُو گُل که فرهاد مینشن و سینه سردِ سختِ سنگ
دُو سی پوشِ دلِ اشکسه لیلی که نیوما وه تنگ
وختی دِه زیر پا سوئار گوه یا بلنگ ثو ناهمار
مورین وه خاکِ نرمِ نرم سی دی ین دیدار یار
طاقَتِ دُنیا کچکه سی دی ن اَفِتُو عَشق
بِه مو دِه پرده بیره عالمِ بی ن خاوو عَشق

(همان : ۶۷-۶۸)

ترجمه: دل مویه ای برایم بخوان از دفتر ترانه های قدیمی، از آن ایام همراهی و همدلی وصال که کوههای جدایی در میان ما نبود.

از آن کسی بگو که هستی اش را فدای زلف یار می کرد، از آن کسی بگو که با یک نگاه اسپر و بیقرار می شد. از آن گذشته های دور از هر چه که بود و نبود، دل مویه ای برایم بخوان از دفتر ترانه های قدیمی. از آن گل هایی بگو که فرهاد بر دل سخت سنگ حک می کرد، از لیلی آن سیاه پوش دل شکسته بگو که از رنج و انتظار خسته نشد.

آن لحظه ها که در زیر سُم سواران عشق کوههای بلند و راههای ناهموار برای دیدار یار گویی خاک نرم بودند. وقتی که دیدن آفتاب عشق در حوصله ی دنیا نمی گنجد، همان به که نهانی عشق را در پرده های خواب دیدن. یکی از هنرهای اصیل مردم لرستان، رقص های محلی است که در مراسم های شادی و عروسی ها به صورت دسته جمعی، انجام می گیرد، این نوع رقصیدن که در فرهنگ بومی « دس گرتن » نام دارد، در اشعار رحمان پور، بازتاب گسترده ای داشته است. این رقص ها که انواع مختلف و نام های گوناگونی از جمله « سگی سماع،

هل پَرَکه... دارد باعث خلق مضامین تازه ای در شعر رحمان پور شده است. در شعر زیر، اشاره به یکی از سرودهای دسته جمعی، مردم لرستان دیده می شود، که با نام «سیت بیارم» در میان مردم مشهور است و غالباً در مراسم عروسی خوانده می شود. همچنین اشاره به ارکان رقص های محلی لری، مثل «بازنه» و «چوپی» و «چوپی گیر» که به خوبی معرف رسم و رسومات مردم لرستان در مراسم شادی و عروسی هاست. سر چوپی گیران، معمولاً به دلیل مهارت خاصی که در چوپی گرفتن دارند، در ردیف نخست قرار می گیرند و با حرکات و رقص موزون خویش، توجه افراد حاضر در مراسم عروسی را به خود جلب می کنند. رحمان پور با تکیه بر این فرهنگ مرسوم در میان مردم، معشوق را در مقام یک سر چوپی گیر قرار داده است و به توصیف زیبایی های او پرداخته است:

تُوْزِه بَازِیْگِه وَرِی سا چِی رُوزِ رَمِ شِکَار	چوپی گیر صیادِ میدو می کُشه هِزار هِزار
ریت والامِکِه ریت والامِکِه بازِنه دَسَمال حَریر	بادو بازیگه می پُرسَن نُوم نِشونِه چوپی گیر
سیت بیارم سیت بیارم دَسَمالیا کِی رَنگِ وَرَنگ	تو وا ناز چوپی بَوازی غَم دِرا دِه دِلِ تَنگ
باد سَر خوشه کِه بَیْرَه دَسِه شِه دِه بالِ تو	مُرخ میگه مَشقِ پَرِواز، وا دَسِ نُو دَسَمالِ تو
دَسِ نُو دَسَمالَه تو داری، یا کِه داری سَرِ جَنگ	ضَرَبِ شِمَشیرِت چِنونِه می تاوَنونَه دِلِ سَنگ

(همان: ۳۵ - ۳۶)

ترجمه: گرد و غبار رقاصان از میدان بازی بلند شد، مثل روز رم کردن گله ی شکار، صیاد میدان، چوپی گیر است، که با رقص سحر انگیزش، هزاران بیننده را شکار می کند.

چهره ات را به سمت من بچرخان، ای رقصنده ی دستمال حریر، باد و بازیگه نام و نشان چوپی گیر را می پرسند. (از بس که زیبا می رقصد)

برایت می آورم برایت می آورم دستمال های رنگارنگ، تا با ناز و رقص جادوئیت، غم از دل های تنگ بیرون برود.

باد شادمان و امیدوار است که دستش را میان دستان تو بگذارد (و با تو برقصد)، پرندگان با تماشای بازی دست و دستمال تو مشق پرواز می کنند.

این که تو داری دست و دستمال است یا به خیال جنگ آمده ای؟ ای که از سنگینی ضرب شمشیرت دل سنگ آب می شود.

گفتگوهای عاشقانه که به صورت سوال و جواب و مناظره، انجام می گیرد در شعر رحمان پور منعکس شده است، در این گونه از گفتگو که طرف مورد خطاب شاعر، دل عاشق اوست، گفتگوها و نجوهای شنیدنی و زیبایی به گوش می رسد:

گُتم ای دل کُت کُتِ میکم کُتی دتِ وایه ولات مونم
خَنِسِ نُوومِ گُتِ آرزومه بام تیچسِه دسِ عشقِ
یارونم

گُتم ای دل کُت کُتِ میکم وه تش بئلیت می گشم
خَنِسِ نُوومِ گُتِ سوخته دل بیتر سوزِ دل بیشتر
(همان: ۶۳)

ترجمه: گفتم ای دل! تکه تکه ات می کنم و هر تکه ات را به جایی می افکنم، خندید و گفت آرزویم این است که به خاطر عشق به یارانم آواره و سرگردان باشم.

گفتم ای دل! تکه تکه ات می کنم و تو را بر آتش سوزان همزم های بلوط می نهم، خندید و گفت ارزش دل سوخته بیشتر است، چرا که سوز دل را بیشتر می کند.

یکی از تغزل های زیبای شاعر، شعری است تحت عنوان « آینه نه سیر » « آینه ی اشک » که در آن عمق مطالعات و ژرفای اندیشه ی شاعر را به وضوح می توان دریافت، در این شعر وی، با نیم نگاهی که به سنت های ادبی، در شعر فارسی داشته است، به شکل زیبایی تغزل را با وصف طبیعت و ویژگی های معشوق در آمیخته است، در بیت اول شاعر با استفاده از آرایه ی بدیعی تجاهل العارف، گریه ی یار را با نم باران یکی دانسته است و بیان کرده است که این دو به قدری به هم شباهت دارند که تشخیص آن ها از یکدیگر کاری است دشوار! و عطر گیسوان معشوق آنقدر خوشبوست که معلوم نیست که هل و میخک را وزن می کنند یا معشوق است که خرمن گیسوانش را در باد شانه می کند:

تونی ها می گریو یای یار یا نم ئو نولِ بارئه
هل میخک میکنن کیل یا تو زلفیات میکی شنه
ترجمه: ای یار، تویی گریه می کنی یا نم باران است، هل و میخک پیمانہ می کنند یا تو خرمن گیسوانت را در باد شانه می کنی.

در بیت بعد، شاعر باز هم با استفاده از آرایه ی تجاهل العارف بیان کرده است که نمی داند که یار اوست بر بلندایی ایستاده یا آهوئی زیباست که در آنجا منتظر است:

تونی ایسای یه دِ برزی یا کل قآو زیئه ده آسو
تو وا بادگوتی رازی یا ناف گشه نه آهو
ترجمه: تویی که بر بلندای افق ایستاده ای یا آهوئی است منتظر، تو با باد رازی گفته ای یا آهوئی است که نافش را گشوده است.

تونی ها می گریو یای یار، یا نم ئونولِ بارئه
تونی چش غر مییی یا کوگ گم کرده لونه
ترجمه: تویی گریه می کنی یا نم باران است، تویی که چشم می گردانی یا کبکی است که لانه گم کرده است.

دُ بِنِ بيشه ی تاریکی، چراغی وا مه ديباره
دِ آينه نُه سير يا تو گولا وِر بَسْتَه آساره

ترجمه : در انتهای بيشه ای تاریک، چراغی پيدااست، در آينه ی اشک های تو ستاره ای خيمه بر افراشته است
در بيت بعد وی با اشاره به اعتقاد قدما که معتقد بودند، قطره های باران هنگامي که در دِلِ صدف جای می
گیرند تبدیل به دُر می شوند، می گوید، امشب تمامی آسمان در حسرت اشک های تو به سر می برد، و صدف
ها برای غارت کردن اشک های تو که از مرواريد هم با ارزش تر است بر روی دریا غوغایی به پا کرده اند:

تَمومِ آسِه مو ايمشُو کَفِه پيچِه نُه سِر ياته
قِي اُفتايِه وِه رِي دريا چِپاوه دُر چَش ياته

در بيت بعد با تشبيه صورت معشوق به گل و تشبيه اشک وی به شبنم، تصوير زیبایی از گونه های خيس
معشوق به تصوير می کشد:

تو گُونات خيسَه دلگيري يا مهمو كِرده گل شونم
دِ كمي گلِ تر دامو، دردِ تونه مه بپرسم

(همان: ۹۶-۹۵)

رحمانپور قدرت نگاه معشوق را فراتر از آن می داند که کسی بتواند در مقابل آنان تاب بیاورد وی حتی کوهها
را که به وقار و ايستادگی زبانزد خاص و عامند در مقابل چشمان معشوق بی دفاع می پندارد، و معتقد است که
نگاه وی می تواند کوه را از جایش برکند. وی در شعر زیر قدرت نگاه معشوق را به سيلی بنیان کن تشبيه می
کند و با اين تشبيه تازه تركيب « سيلابِ سيل » را خلق می کند که متناسب با نگاه تازه ی وی است:

سَي لِي دِ گوشه چَشِتِ عالمِ تَش می زَنه
شورِ شِرئو چَشِتِ هَمَنه چَش می زَنه

كُه آر بيا وا نواتِ روزِ نِهاتِ كُو نُه
سَيلاوُو سيلتِ چنو كُه نه دِ جا می كِنه

اگر دِ دورِ دِلتِ كِلکِ بَردي بُو نُه
كِه لِه چَشِتِ چي گِلالِ بَر ديانه می تِچَنه

(همان : ۱۶۶)

ترجمه: نگاهی از گوشه ی چشمان تو جهانی را به آتش می کشد، شرار پر شور چشم تو همه را چشم می زند. کوه اگر در مقابل تو قرار بگیرد، بیچاره می شود(عاشق تو می شود) و سیلاب نگاه تو بنیادش را از جای بر می کند.

اگر دل را در سنگری از سنگ پنهان کنی، چشمانت به گردش نگاهی، آن سنگ ها را مثل برگ های خشک به هرجایی می پراکند.

حقیقت آن است که رحمان پور در عرصه ی شعر لرستان، یک شاعر صاحب سبک است که افکار و اندیشه های خاص خویش را در قالبی تازه و خاص، بیان می کند وی صور خیال و مفاهیم خویش را از محیط پیرامون می گیرد و به دلیل آن که شاعر مقلدی نیست، این صور خیال تازه را در بافتی تازه و گیرا بیان می کند. اگر بخواهیم تعریفی نسبتاً جامع از یک شاعر صاحب داشته باشیم می توانیم بگوییم که « صاحب سبک کسی است که شیوه بیان خود را از کسی به عاریت نگرفته باشد و جنبه های فصاحت و بلاغت را در کلام خویش رعایت کرده باشد و در شیوه صور خیال و استفاده از عناصر اولیه زبان و به کار بردن امکانات بالقوه آن، مبدع و مبتکر باشد و بتواند اندیشه خود را به گونه ای بیان کند که دسترسی به شیوه بیان او به آسانی حاصل نیاید و مفاهیم عالی و در ضمن فراگیر را آنچنان در قالب جمله ها و عبارت ها بریزد که کلامش در زبان مثل سایر شود یا در حکم امثال به کار رود و جذابیت شیوه بیانش به گونه ای باشد که گروهی از پسینیان خویش را به دنبال سبک خویش بکشاند و مدار و محور سبکی خاص قرار گیرد.» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۲۳) رحمانپور به گواهی اشعارش، در عرصه ی شعر لری، به این تکامل و سبک خاص خویش رسیده است. وی در شعری با عنوان نوش نیش رفتن معشوق را به ابر بهاری تشبیه می کند که برای لحظاتی تجلی پیدا کرده است، ولی این تجلی مثل ابر بهار کوتاه مدت بوده است، شاعر با نگاه کردن به ابر بهاری به یاد معشوق خویش افتاده است و در

واقع این وجه شبه زیبا و تازه را از دنیای طبیعت و پیرامون خویش شکار کرده است. این مسأله نشانگر نگاه تازه و روحیه ی کاملاً شاعرانه ی رحمانپور است که با نگاه به تمامی پدیده های طبیعت مضامین تازه ای را شکار می کند:

تو چی نُور بهارو زی و نُور رتی
مه نم نُور آسیمونی پُر ده پتی
مینه حونه خرنو وا کُم پر نُور پا
ده دُم نُوریا دُنیا به گردم
تو چی ناله گرونِ درده داری
نیشم زی نُور رتی چی کاوه ماری
وا کُمی دسِلات کُم چشِ نُور چاره
دِ ظلماتِ شاهِ ماریا به گر دم
تو چی برق نُور بریقه کس مَزنی
نشو دی نُور بی بی وه بی نشونی

(همان: ۱۴۱)

ترجمه: تو مثل ابر بهاری آمدی و رفتی، من ماندم و آسمانی از تهی سرشار.
من خانه خراب و با کدام نیرو و توان در جستجوی ابرهای این جهان بگردم.
تو مانند ناله ی انسان دردمندی در جانم نشست، مانند یک افعی مرا نیش زدی و رفتی.
حالا من با کدامین چشم و چاره و کدامین توش و توان در ظلمات و تاریکی باید به دنبال شاه ماران بگردم.
تو مانند یک رعد و برق در آسمان، یک لحظه خود را نشان دادی ولی فوراً به بی نشانی تبدیل شد و از دیده ها
نهان شدی.

در شعر زیر که « سیل » نام دارد شاعر در تمامی ابیات واژه ی سیل (نگاه) را به کار برده است و تمامی شور و نشاط زندگی خویش را منوط به نگاه کردن معشوق به سوی عاشق دانسته است، در این شعر، شاعر نگاه معشوق را الهام بخش وی در سرودن شعر می داند. تشبیهات زیبای شاعر، نگاه تازه ی وی را نسبت به پدیده

های هستی نشان داده است، شاعر با تقابل دو پدیده ی زیبا که از محیط پیرامون خویش گرفته است، به زیبایی، اهمیت نگاه و توجه معشوق را نسبت به خویش بیان کرده است، در حالت اول شاعر بیان کرده است که اگر معشوق به او توجه کند سر سبز شادمان است و اگر نسبت به او بی توجه باشد مانند « هریزِ مَرز » بی کاربرد و ساکن می شود. در واقع رحمانپور عناصر و توصیف های محیط بومی را با عاطفه ی شعری خویش در هم می آمیزد و آن را برای ایجاد فضای خاص عاطفی در شعر خویش به کار می گیرد:

وا سی لَت برفِ دل وارتِ افتا وا جُو دلِ شکت
وه سی لَت کَرِدمه عادت، بیمه دائولِ در حونت
وا سی لَت آسیمونم قنچ، زمینم ئو زمونم قنچ
وا سی لَت روزگارم خوش پائیزم ئو بهارم
خوش..

وا سی لَت سیوزم ئو سر برز بی سی لَت چی هریزِ مَرز
بی سی لَت داریسو بیمار زنه ئی تئل ئو بی تیمار
وا سی لَت شِعَر تر دارم هزار سودا ده سر دارم
وا سی لَت دفترم وازه، پُره ده بیتی یا تازه...
(همان: ۱۴۹)

ترجمه:

از نگاه تو یخ دلم آب می شود و دل خسته ام جان می گیرد. به نگاهت عادت کرده ام و مثل مترسک بر درگاه خانه ات ایستاده ام.

با نگاه تو آسمان و زمین و زمان در چشمانم زیبا می شوند، با نگاه تو روزگار به کامم می گردد، پاییز و بهارم زیبا می شود.

با نگاه تو سرسبز و سربلند می شوم، بی نگاه تو مثل علف هرز کار بردی ندارم، بدون نگاه تو جنگل بیمار و زندگی برای من تلخ و بی تیمار است.

با نگاه تو شعر های من تر و تازه می شوند و هزاران سودا در سرم می افتد، با نگاه تو دفتر شعر من برای سرودن اشعار تازه همیشه باز است.

نتیجه :

سرزمین لرستان به دلیل داشتن مردمانی خوش ذوق و علاقه مند به شعر، دارای ادبیات بسیار ارزشمندی است که شناسایی و تحلیل آن ها می تواند بسیاری از آداب و رسوم فرهنگ و نگرش های زیبایی شناختی آنان را نشان دهد، یکی از ویژگی های اصلی حاکم بر شعر لری مفاهیم تغزلی و عاشقانه است، که در شعر شاعران بازتاب بسیار گسترده ای داشته است. ایرج رحمان پور یکی از شاعران صاحب سبک لرستان است که به دلیل داشتن شخصیتی چند بُعدی، در میان هنرمندان این دیار جایگاه خاصی پیدا کرده است وی که علاوه بر شاعری، موسیقیدان و خواننده ی صاحب سبک و مشهوری است، در تکامل شعر لری نقش بسیاری داشته است. رحمانپور در به کارگیری مفاهیم تغزلی و عاشقانه مهارت خاصی دارد. تغزلات عاشقانه ی وی در بیشتر موارد با توصیفاتی از طبیعت و باورها و ویژگی های اقلیمی و فرهنگی مردم لرستان در آمیخته است. رحمان پور در توصیفاتی که از دنیای عشق و عاشق و معشوق دارد، از تشبیهات نوینی که متناسب با شرایط اقلیمی لرستان است استفاده می کند که این تشبیهات به خوبی نشانگر نگاه تازه ی وی نسبت به این پدیده هاست.

منابع و مآخذ:

- امامی، نصر الله، پرنیان هفت رنگ (تحلیلی از زندگی و شعر فرخی) انتشارات جامی، چاپ دوم: ۱۳۷۷
- جهان بخت، سید حمید، رند لُرستان، تحقیقی ژرف در ادبیات لری، انتشارات شاپور خواست، چاپ اول: ۱۳۸۵
- رحمان پور، ایرج، مجموعه ی اشعار، (تو را می نویسم سرزمینم) گردآوری، ترجمه و تدوین سهراب آزادی، انتشارات سیفا، چاپ اول: ۱۳۸۷
- ستوده، هدایت اله، شهبازی، مظفرالدین، جامعه شناسی در ادبیات، انتشارات ندای آریانا، چاپ دوم: ۱۳۸۸
- سیف زاده، سید محمد، پیشینه ی تاریخی موسیقی لرستان، انتشارات افلاک، چاپ اول: ۱۳۷۷
- شادابی، سعید، فرهنگ مردم لرستان، (زیر نظر سید ابوالقاسم انجوی شیرازی) انتشارات افلاک، چاپ اول: ۱۳۷۷
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگه، چاپ دهم: ۱۳۸۵
- شمیسا، سیروس، سبک شناسی شعر، نشر میترا، چاپ سوم از ویرایش دوم: ۱۳۸۶
- -----، انواع ادبی، چاپ سوم (ویرایش چهارم) نشر میترا: ۱۳۸۷
- -----، سیر غزل در شعر فارسی، نشر علم، (چاپ اول علم): ۱۳۸۶
- صبور، داریوش، آفاق غزل فارسی، چاپ دوم، انتشارات زوار: ۱۳۸۴
- غضنفری، اسفندیار، گلزار ادب لرستان، مجموعه آثار شاعران لرستان، به کوشش اسعد غضنفری، انتشارات مفاهیم،

چاپ اول: ۱۳۷۸

- غلامرضایی، محمد، سبک شناسی شعر فارسی، انتشارات جامی، چاپ اول: ۱۳۷۷

- کاظمی، ایرج، گردآوری مجموعه مقالات بررسی احوال و تحلیل اشعار سخن سرای لر زبان، همایش ۱۰

اردیبهشت ۱۳۸۳، انتشارات افلاک: ۱۳۸۴

